

مهر ایرانی

(این نسخه آخرین ویرایش از جستاری است که در نشریه‌ی فروهر، ش پایب ۲۸۱، ش ۵،
سال ۱۳۶۲، انتشار یافت.)

فریدون جنیدی (ایرانی)

چندی است که در ایران دفترها و گفتارهای فراوان پیرامون مهر نوشته می‌شود. نازی عظیمیا در چیستای مهرماه ۱۳۶۰ فهرستی از این گفتارها آورده است، و همو در آغاز گفتارش خستو است به اینکه آن فهرست دربرگیرنده همه نوشته‌های مهری نیست. در این فهرست از ۱۹ کتاب و ۱۴۲ گفتار آزاد و نیز ۲۲ گفتار در کتابهای دیگر درباره مهر یاد شده است که بر رویهم ۱۸۳ دفتر و گفتار را دربرمی‌گیرد، و: هم از این هم بگذرد چونان که باید بشمری!

بیشتر این گفتارها بر پایه داستانهای دگرگون شده «مهر» در روم باستان است. و چون آگاهی‌هایی که در این باره از اروپا فراچنگ آمده است به گفته خود آنان اندک است، پس می‌بایستی که این گفتارها و کتابها که در این زمینه نوشته شده است، رونویس از روی یکدیگر بوده باشد!

در میان این گروه از نویسندگان، آنان که از بند افسانه‌های رومی رسته باشند انگشت شمارند و برخی از آنان نیز به مهر باستانی در ایران نگریسته‌اند، و دنباله نشانه‌های مهری را در ایران کمابیش رها کرده‌اند و تا آنجا که من دیده و خوانده‌ام چنین است. پس امید بدان می‌بندم که با این گفتار کوتاه، سررشته پژوهش مهرشناسی در ایران را بگیریم، و هر آینه اگر کسی پیش از این در این زمینه کوششی آزموده است، همگی به دنبال وی می‌رویم، باشد تا نگاره‌ای روشن از مهر را در تارو پود دفترها و گفتارهای ایرانی بیابیم.

زمان مهر

نخستین سخنی که با آن روبرو هستیم، اینست که روشن شود که آیا پیدایی کیش مهر در چه زمانی بوده است!

اروپائیان را گمان بر اینست که کیش مهر پیرامون سده نخست میلادی در اروپا روا گشت^۱. و پس از سه سده با پیروزی کیش مسیح از میان رفت... اما آنان نیز باور دارند که این آئین ایرانی پیش از آن نیز در ایران روا بوده است.

چون در یشت‌ها بخشی نیز به «مهر یشت» ویژه شده است، پس می‌بایست پذیرفت که در زمان فراهم آمدن یشت‌ها، مهر در ایران شناخته می‌شده است.

نگرش به شیوه نگارش یشت‌ها نشان می‌دهد که زمان نوشتن آن پس از زرتشت بوده است و نیز سنجش گفتارهایی که در این دفتر آمده است با آنچه زرتشت در گاتاها سروده است باز روشن می‌دارد که این دو دفتر از یک نویسنده و یک روال اندیشه نیست و در بسیاری از سروده‌های این یک، دیگرگونی و جدایی آشکار با شیوه اندیشه او به چشم می‌خورد.

۱- آئین میترا: مارتن ورمازرن. ترجمه نادر بزرگ زاد. انتشارات دهخدا

اما با آنکه گفتارهای این دفتر، پس از زرتشت است، اندیشه‌ای که در آن روان است نگرش به پدیده‌ها و نیروهای جهانی^۱، و ستایش و یزش آنها دارد. پس این دفتر با آنکه پس از زرتشت نوشته شده است ریشه در زمان پیش از او دارد. و اگر زمان زرتشت را پیرامون سه تا سه هزار و دویست سال پیش از این بشمار آوریم^۲ ستایش مهر تا پیشتر از سه هزار و دویست سال پیش در ایران رواج داشته است (که برابر با یکهزار و دویست سال پیش از زایش مسیح بوده باشد!). در سنگ نگاره‌ای که در بخش غربی ایران بزرگ و در ترکیه امروز- در جایی که اکنون بنام «بغاز کوی»^۳ خوانده می‌شود- یافته شده است، در پیمانی که میان دو گروه هم نبرد بسته شده است نام میترا به‌مراه وارونا^۴ و نستیه^۵ و اندرا^۶ ایزدان کیش کهن آریائی آمده است، و چون زمان تراشیدن این نگاره‌ها سه هزار و چهارصد سال (یکهزار و چهارصد سال پیش از زایش مسیح) است پس در آن زمان نیز در ایران و بخشهای مرزی و برون مرزی ایران شناخته و ستایش می‌شده است.

اما در ریگ ودا نامه^۷ کهن هندوستان نیز از مهر در کنار نیروهای جهانی دیگر همچو باد و آسمان و آتش... سخن رفته است. و این خود نشان می‌دهد که هندوان پیش از جدایی از ایرانیان مهر را ستایش می‌کرده‌اند. پس این کیش، کیش پدران و مادران آریایی، پیش از جدا شدن از هندوان بوده است. مهرشناسان در این سخنان کم و بیش باوری یگانه دارند. اما آنچه را که می‌بایستی به همه این سخنان افزود، گفتار تاریخ ایران، شاهنامه^۸ فردوسی است، که از آغاز پیدایی این کیش سخن گفته است، و آن هنگامی (دورانی) است که در ایران بنام فریدون و در هندوستان بنام تریته یاد می‌شود و شاید آلمانیان از افسانه زیگفرید و نبرد او با اژدها به همین هنگام نگرش داشته‌اند!

فریدون در اوستا: ثرتون^۹ خوانده می‌شود. بخش نخست آن همانست که هنوز در انگلیسی «ثری»^۸ خوانده می‌شود و شماره «سه» را می‌رساند. در سانسکریت نیز واژه «ثری» برابر شماره سه است چنانکه در اوستا نیز هست.

۱- نیروهای طبیعت، مظاهر طبیعی

۲- درباره زمان زرتشت دیدگاهها گوناگون است، برخی او را همزمان با پیدایی هخامنشیان می‌دانند، و گروهی نیز بنا به گفتار یونانیان زمان وی را ۶۵۰۰ سال پیش از جنگ تروا به شمار می‌آورند. پژوهش‌های زبان‌شناسی و تاریخ زبان، زمانی میان این دو را نشان می‌دهد. تاریخ ایران شاهنامه نیز این زمان را برای پیدایی زرتشت می‌نمایاند: و چون این داستان نیاز به گفتاری دیگر دارد به همین اندازه بسنده می‌کنم.

۳- Boqaz koy

۴- Varona

۵- Nastya

۶- Indra

۷- thra etaona

۸- three

نشانه این شماره در زبان فارسی دری نیز در واژه «تیریس» (= تیرسد = تری سد = سه سد = ۳۰۰) برجای مانده است. که اگر چه امروز به کار گرفته نمی‌شود، اما در نوشته‌های سده‌های آغازین پس از اسلام آمده است.

بخش دوم این واژه، ائتون است که در پهلوی بگونه ایتون و در فارسی دری ایدون است و بر روی هم معنی سه ایدون را می‌رساند و آن هنگامی است که در درازنای چند سده، ایرانیان پس از چیرگی بر بابل (بیوراسپ، ضحاک) کم کم به سه بهره شدند و زمان آن پیرامون ۶۰۰۰ سال تا ۵۵۰۰ سال پیش است!^۱ فردوسی در این باره نخست چنین می‌فرماید:

خجسته فریدون ز مادر بزاد جهان را یکی دیگر آمد نهاد

و این نهاد دیگر، کیش و آئینی است که در پایان هنگام ضحاک در ایرانشهر پیدا می‌شود و چنان که خواهیم دید همین شیوه مهری است. در جای دیگر، و در زمانی که فریدون (آریائیان دوران سه بهره شدن) بر بابلیان (ضحاک) پیروز شده‌اند و او به پادشاهی رسیده است، بسیار روشن و آشکار می‌گوید:

زمانه بی‌اندوه گشت از بدی	گرفتند هر کس ره ایزدی
دل از داوریه‌ها پرداختند	بر آئین یکی جشن نو ساختند
نشستند فرزندگان شاد کام	گرفتند هر یک زیاقوت جام
پرستیدن مهرگان دین اوست	تن آسانی و خوردن آئین اوست
کنون یادگار است از او ماه مهر	بکوش و به رنج ایچ منمای چهر

دیگر نویسندگان و شاعران نیز مهرگان را جشن فریدون می‌خوانند:

باز دگر باره مهر ماه در آمد جشن فریدون آبتین^۲ بدر آمد

منوچهری دامغانی

۱- این گزارشی است که من از شاهنامه و اوستا و دیگر نوشته‌های ایرانی کرده‌ام و همه آنرا می‌توانید در کتاب زندگی و مهاجرت آریائیان بر اساس روایات ایرانی بخوانید. اروپائیان و پیروان ایرانی آنان مهاجرت‌های آریائیان را از بیرون به ایران در زمانی میان ۱۸۰۰ تا ۱۲۰۰ سال پیش از زایش مسیح می‌دانند اما در این کتاب (اکنون با نگرشی دیگر و گفتاری سه برابر آماده چاپ می‌کنم) گفتارهای ایرانی را با پیداشده‌های باستانشناسی و دیگر تاریخ‌ها سنجیده‌ام و آنچه که از این میان برآمده است بس شگفت است. و چون نمی‌توانم به همه آنچه که در آن دفتر نوشته‌ام دست یازم پس خوانندگان را به خواندن آن نامه رهنمون می‌شوم اما این هست که نوشته‌های ایرانی کوچ آریائیان را از ایران به دیگر کشورها در شمار می‌آورند.

۲- در دفترهای کهن نام فریدون ائقیان آمده است، که در فارسی دری آبتین شد و گونه دیگر آن آبتین است.

دقیقی

«نیز گفته‌اند: در این روز فرشتگان برای یاری فریدون آمدند»

ترجمه آثار الباقیه رویه ۲۹۰

از گفتار فردوسی به روشنی چند چیز برمی‌آید: نخست آنکه با شیوه مهر پرستی بدی‌ها و کژی‌هایی که پیش از آن در ایران روا بود از میان رفت. و دیگر اینکه از ویژگیهای مهرپرستی، شادزیستن و بهره‌وری از جهان و تن را به آسایش پروردن است، سه دیگر آنکه برای فراهم آوردن این آسایش تنی می‌بایستی که در ۶ ماه از سال کوشش کرد و از مهرماه تن را از رنج دور داشت. چهارم اینکه از آئین‌های این کیش است که هر کس به اندازه خویش در بهره‌دهی به گروه کوشش کند و به اندازه خویش از گروه بهره‌ور شود و زیاده خواهی و آزمایش و رشک... که مایه داوری خواستن^۲ و فریادخواهی^۳ است ناپسند بوده است. و پنجم اشاره به «جشن» است که در همه گفتارهای مهری آمده است.

جشن از ریشه «یز» اوستایی و «یج» سانسکریت برآمده است و یسنه و یسنا و یزش و یشت همه از همین ریشه است و ستایش را می‌رساند.

چنانکه ایزد نیز ستایش شده است و از آنجا که آئین ستایش مهر همواره با شادمانی و خوردن و آشامیدن و بهره‌وری از جهان همراه بوده است، واژه جشن کم کم به همین روی بکار گرفته شد، تا آنکه امروز ما از جشن تنها شادمانی را در می‌یابیم.

۱ - درباره برمایون سخن خواهد آمد.

۲ - شیوه ای از زندگانی که در آن ستم و بسیارخواهی فراوان باشد و مردمان را وادار به داوری خواستن کند. در فرهنگ ایرانی نکوهش شده است. از فردوسی است:

از ایشان نرفتست جز بدتری به گرد جهان جستن و داوری.

که در این شعر فزون خواهی و داوری را از بدی شمرده است و هم از او است: در هنگام زندگانی نیک: «زمانه بیاسود از داوری» و چنین می‌نماید که این آئین از دوران فریدون (سه بهره شدن آریائیان) در ایران برجای ماند که هراندازه داد نیکوتر باشد دادخواهی و داوری کمتر می‌یابد.

۳ - فریاد کمک یاری و به داد کسی رفتن است و آن نیز در گذشته فر + دات (=داد) بوده است. فریاد خواستن: کمک خواستن است: «پیش سیمرغ برفتند و بیک بار بانگ برآوردند و شرط فریادخواهی بجای آوردند». داستانهای بیدپای رویه ۱۱۷

«مرد را بیافت بدست و پای مرد اندر افتاد و زاری و توبه و فریاد خواست» نصیحه الملوک غزالی رویه ۱۰۲.

شنیدم که چندی بزندان بماند نه شکوت نوشت و نه فریاد خواند

پس مغز این گفتار فردوسی (به آئین یکی جشن نو ساختند) آنست که شیوه تازه‌ای در یزش و ستایش پدید آمد... و این سخن منوچهری (جشن فریدون آبتین بدر آمد) این را می‌رساند که با آمدن مهرگان شیوه ستایش و یزش مهر که در هنگام سه بهره شدن آریائیان در ایران روا بود، دوباره زنده گشت! هم از این ریشه است واژه «ایزد» یا ستایش شده،... و «ایزدان» همه پدیده‌های ستایش شده‌اند نه آنچنان که اروپائیان آنرا به «خدایان» برمی‌گردانند.

هفت خوان

در گفتارهای اروپائیان نیز برجای مانده است که مهربان برای رسیدن به پایه «پیر» می‌بایست که از هفت زینه (پله، درجه) بگذرند و چنین پیدا بوده است که گذر از این زینه‌ها با پذیرفتن سختی‌ها و آزمایش‌های فراوان همراه بوده است. و همه رهروان را یارای رسیدن به پایه‌های بالا نبوده است.

این هفت پایه و پله در فرهنگ ایرانی به گونه هفت خوان در داستان رستم پهلوان آمده است که در آن نشان داده می‌شود که پهلوان، برای پیروزی بر دیو می‌بایستی که از تاریکی و تشنگی و گرسنگی بگذرد، با اژدها نبرد کند و از همه این خوان‌ها پیروز بدر آید تا بتواند در پایان بر دیو بزرگ چیره شود و کوران را بینایی بخشد.

و نیز آورده‌اند که این رنج آزمایشی‌ها در نهان و دور از نگاه بیگانگان در غارها و کوهها و بیابان‌ها انجام می‌گرفته است.

این رنج آزمایشی چرا انجام می‌گرفت و از چه رو در نهان و دور از چشم دیگران بود؟ هنگامیکه مهرپرستی در ایران پیدا شد، به گفته شاهنامه یک هزار سال از فرمانروایی ضحاک (بیوراسب = بابلیان) بر ایران شهر می‌گذشت و در همین هنگام بود که:

پراکنده شد کام دیوانگان	نهان گشت آئین فرزندگان
نهان راستی، آشکارا گزند	هنر خوار شد، جادویی ارجمند
	یا:

ز نیکی نبودی سخن، جز به راز	شده بر بدی دست دیوان دراز
بجز غارت و کشتن و سوختن	ندانست خود، جز بد آموختن

و در یک چنین هنگامه‌ای (که در کاوشهای باستانشناسی پیرامون یک هزار سال برآورد شده است) ایرانیان هیچ برای درمان درد خویش نشناختند جز آنکه با یک دگرگونی (انقلاب) فرهنگی به ستیز با فرهنگ غارت و کشتار بابلیان برخیزند... و آن دگرگونی آئین میترائی است، و بدانروی که کارگزاران و درخیمان بابلی

در همه جا پراکنده بودند، مهربان چاره‌ای نداشتند که آئین را دور از چشم آنان در کوهستانها و غارها به یاران خویش بیاموزند!

شاهنامه نیز از این آموزش و پرورش دینی در کوهها یاد کرده است، آنجا که فرانک (مادران ایرانی) فریدون (فرزند ایرانی) را پس از پرورش نخستین به مردی دینی می‌سپارد:

شوم ناپدید از میان گروه	مر این را برم سوی البرز کوه
بیاورد فرزند را چون نوند	چو غم ژیان سوی کوه بلند
یکی مرد دینی بر آن کوه بود	که از کار گیتی بی‌اندوه بود
فرانک بدو گفت: کای پاکدین	منم سوگواری ز ایرانزمین
بدان کاین گرنامه فرزند من	همی بود خواهد سرانجمن
بیرد سر تاج ضحاک را	سپارد کمر بند او خاک را
ترا بود باید نگهبان او	پدروار، لرزنده بر جان او

و این آئین از دو راه به مهربان آموخته می‌شد: یکی از راه رنج آزمایی و ورزش‌های سخت و گذشتن از خونهای هولناک و سهمگین که تن آنان را آموخته کند به پذیرش رنج‌هایی که در ستیز آینده با دشمنان بایسته می‌نمود. و یکی از آموزشهای روانی و پذیرفتن آئین‌های جوانمردی و گذشت و یاری که برای یاران شایسته بود و این هر دو چنان که گذشت، در هفت خوان رستم و گذشتن از همه دشواریها برای پیروزی بر دشمن، یادآوری شده است و در ایران پس از اسلام نیز آن کسی که در هر دو این رنج آزماییها جان و دل گذاشت، چنانکه می‌دانیم پوریای ولی بود و گروه‌های ایاران و جوانمردانی که بی‌نام کشته شدند. گروهی از پژوهشگران را گمان بر اینست که شیوه مهری در هنگام اشکانیان در ایران روا گشت، گزارش این را نتوانسته‌اند کرد که اگر اشکانیان خود مهرپرست بوده‌اند و شیوه مهری در ایران آئین همگانی بود، با نیروی همواره سپاه ایران، که همه مهربان می‌توانستند از آن باسانی و آشکارا بهره‌مند گردند، چرا می‌بایستی که گذشتن از زینه‌های مهری و اندر شدن به گروه مهربان پنهانی و دور از چشم دیگران بوده باشد!

این نیز روشن است که دو پاره از آموزشهای تنی و روانی در ایران پس از اسلام نیز در گودهای زورخانه^۱، و در گروه درویشان و رهروان عرفا روا شد. در اینجا نیز گروهی گفته‌اند که پس از اسلام ایرانیان برای آمادگی ستیز با دشمن پنهانی در زورخانه‌ها گرد آمدند و بجای گرز، میل و بجای کمان کباده ... را برداشتند و دور از چشم کارگزاران بنی امیه و بنی عباس به ورزش پرداختند.

۱ - مهرداد بهار در پیشگفتار زورخانه‌های تهران، زورخانه را با مهربان مهری سنجیده است: پیش از آن احمد حامی نیز در «بغ مهر» چنین گفته است.

این گفتار نیز بی پایه می‌نماید زیرا که پس از اسلام گروه‌های چهارگانه مردمان در ایران برهم ریخت، چنان که بسی از کشاورزان دست به قلم بردند و دانشمند شدند. هر کس از هر گروه که می‌خواست میتوانست که آشکارا سپاهی شود و شمشیر برگیرد و گرز بکشد. و نهانکاری در این باره در آن هنگام نبود و همه این نهان کاری‌ها می‌باید که ویژه آغاز زمان نیایش مهر در ایران و زمان چیرگی بابلیان بوده باشد که در زمانهای پس از آن نیز به همان شیوه پنهان کاری در آموزش‌های مهری پایدار ماند!

این هفت پایگاه به کیشهای دیگر و از آن میان به آئین سومریان راه یافت و در بیشتر آئین‌های جهان نشانه‌ای از آن هست. در ایران پس از زرتشت نیز شش گون^۱ (صفت) اهورامزدا را با خود اهورامزدا هفت امشاسپندان نامیدند. در ایران پس از اسلام نیز رهروان عرفان از پایگاههای فراوان برای رسیدن به راستی (اشا=حق) یاد کردند که از آن میان خواجه عبدالله انصاری از سد میدان در این راه یاد می‌کند، و عزیزالدین نسفی در «کتاب انسان کامل» از یک گام:

یک قدم بر نفس خود نه، یک قدم بر کوی دوست هر چه بینی دوست بین، با این و آنت کار نیست

شیخ اشراق در صغیر سیمرخ از «دو قسم، که شش فصل دارد» یاد می‌کند و سخن در این باره به گونه‌های بسیار آمده است^۲، اما اندیشه ایرانی از این میان تنها به هفت شهر عشق عطار نیشابور بسنده کرده است که آن هفت شهر، ریشه در باورهای دیرین دارد. باورهای مهری که در اندیشه‌های آینده خود روان گشت و هنوز نشانه‌های آن در زندگی ما آشکارا دیده می‌شود، و آن هفت شهر اینها هستند: طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت، فقر و فنا.

اکنون که به اینجا رسیدیم بایستی یادآور شد که نهان کاری نه تنها در رنج آزمایشی‌های تنی، که در آزمایشهای روانی نیز روا بوده است، و از همین رو است که در عرفان ایرانی نیز رازها و رمزهای فراوان است که آنها را تنها به رهروان راه اشا(حق) آنهم در پایه‌ها و پایگاههای ویژه بازمی‌گویند. و هر آنکس که به رازی آگاه گشت مهر خاموشی بر لب می‌نهد. و از آن جز با رازداران یگانه سخنی نمی‌گوید، و گویا از این روست که درویشان و رهروان، بروت(سیل)های انبوه دارند که تا روی لب پائین می‌آید که نشان دهد

۱- برخی از نویسندگان امروز بجای «صفت» واژه فروزه را بکار می‌برند که به گمان من بجا نیست: زیرا که فروزه چیزی است بیرون از هر چیز دیگر. باز آنکه صفت که فارسی آن گون و چگونگی است با خود آن چیز است چنانکه قند هم سفید است و هم شیرین، و سفیدی و شیرینی هر دو همواره با قند هستند و در قند هستند و بی آندو قند، قند نیست.

اهورامزدا نیز که خرد هستی بخش جهان است، همواره ۶ گون و چگونگی دارد، که (ا-مشی-اسپند=امشاسپند=بیمرگ مقدس) اند و اگر یکی از آنها با وی نباشد، او اهورامزدا نتواند بود. اندیشه نیک، بهترین زیبایی و راستی، بهترین فرمانروائی، تقدس و پاکی، افزایش و رسائی، بمرگی و جاودانگی، همواره خرد هستی بخش جهان را چنین می‌گرداند. در روزگاران پس از زرتشت و در نوشته‌های نوزدشتی هخامنشی-ساسانی، این ۶ چگونگی از خرد جهان جدا شدند و کم کم هر یک به گونه فرشته‌ای در اندیشه مردمان در آمدند.

۲- برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به «کارنامه ابن سینا، نگارش فریدون جنیدی»، بخش «درجات سلوک عارفانه از دیدگاه ابن سینا» از رویه ۶۶ تا رویه ۷۷

بایستی دهان بسته و رازدار و خاموش بود! و آنگاه که به همه رازها آگاه گشت، زمان گم شدن در هستی (فنا فی اله) است.

سایه‌ای از هستی خود وارheid در بر خورشید، نور النور شد

عطار

گاو اوژن

شاهنامه ایران، آغاز هنگام سه بهره شدن (زادن فریدون) را همزمان با پیدایی گاو پرمایه می‌آورد، که در برخی از نوشته‌ها، پرمایون و برمایون نیز نامیده شده است:

خجسته فریدون ز مادر بزاد	جهان را یکی دیگر آمد نهاد
بیالید، بر سان سرو سهی	همی تافت زو، فر شاهنشهی
جهانجوی، با فرایند جمشید بود	به کردار، تابنده خورشید بود
جهان را چو باران به بایستگی	روان را چو دانش به شایستگی
به سر بر، همی گشت گردان سپهر	شده رام با آفریدون به مهر
همان گاو، کش نام پرمایه بود	ز گاوان ورا برترین پایه بود
ز مادر جدا شد چو تاووس نر	به هر موی بر، تازه رنگی دگر
شده انجمن بر سرش بخردان	ستاره‌شناسان و هم موبدان
که کس در جهان گاو، چونان ندید	نه از پیرسر کاردانان شنید

و چون روزبانان و مردم کشان بابلی، آبتین پدر فریدون (مردان ایرانی) را می‌کشند، فرانک مادر فریدون (مادران ایرانی) او را به پرستندۀ گاو پرمایه می‌سپرد تا او را به شیر گاو پپروراند.

و این نشان می‌دهد که نهاد دیگری که با زادن فریدون در جهان پیدا می‌شود با پرورش گاو و برخوردارگی این جانور از جایگاه و ارزش ویژه در زندگی مردمان ایران شهر همراه بوده است.

و بابلیان که از این ارزش ویژه گاو در کیش ایرانیان (که در پیشبرد و گسترش کشاورزی و دامداری و فراورده‌های دامی و خوراکی و ... نیروی ایرانیان را در زمینه جنگی نیز افزایش می‌داده و پشتیبانی می‌کرده است) به هراس افتاده بودند، چاره را در تباہ کردن گاو و چارپایان ایران می‌دیدند:

خبرشد به ضحاک، زان روزگار	از آن گاو پرمایه و مرغزار
بیامد بدان کینه چون پیل مست	مر آن گاو پرمایه را کرد پست
همه هرچه دید اندر آن چارپای	بیفکنند و زیشان پرداخت جای

و ایرانیان برای بازگرفتن کین گاو، گرزهای گاوسر ساختند و بازار فلزسازی و ریخته گری بویژه در کوههای بختیاری و لرستان که همسایگان بابل بودند گرم شد، و با همین گرزهای گاوسر به ستیز با بابلیان برخاستند، و پوست گاو را درفش کردند و به خونخواهی گاوان ازدست رفته و پدران کشته شده بسوی بابل یورش بردند.

بابلیان پیش از آن جوانان ایرانی را برای مارهای ضحاک (کوههای آتشفشان) می کشتند... و آنگاه که شیوه مهری روا شد، مهربان گرمی ترین دام خویش را که گاو بوده باشد، برخی (قربان، فدا) مهر میکردند. در برخی مهرابه‌های اروپا نگاره‌هایی اینچنین یافت شده است، و گمان همگان بر اینست که آنکه گاو را می کشد مهر است! پس این پرسش بر ایشان پیش آمد که اگر در افسانه‌های ایرانی، گاو نخستین (گاو یکه داد، گاو تک آفریده) بر دست اهریمن تباہ شد، چگونه در اینجا مهر کشنده گاو است؟ پس برای پاسخ به این پرسش بناچار افسانه پرداختند.^۱

در مهرابه نوین هایم آلمان یک گروه نگاره پیدا شده است که گاو کشی (که کلاه مهری بر سر دارد) گاوی را دستگیر می کند آنگاه گاو پا به فرار می گذارد و آن مرد به دنبالش می رود، شاخش را می گیرد و دوباره دستگیرش می کند و پاهای او را بر دوش گذاشته و او را سرازیر برای کشتن می برد.^۲

آنچه مهرشناسان اروپایی را به گمان افکنده است، که این گاو اوژن، مهر است، همان کلاه مهری او است باز آنکه در بسیاری از نگاره‌های یافته شده دو یا چند کس را در کنار هم و با همین کلاه می بینیم. پس اگر چند کس این کلاه را دارند، می توان داوری کرد که اینان مهربانانند، نه مهر!

چنانکه مهرشناسان زیر این نگاره آورده‌اند: «مهر سوار بر اسب مسلح به تیر و کمان». پس آن دیگری که کلاهش چونان کلاه مهر است کیست؟ و از این نگاره‌ها فراوان است و من نمی خواهم همه آنها را در این گفتار بیاورم (بنگرید به بخش نگاره ها).

این گروه مهرشناس نخواستند که در همین زمان ببینند که این کلاه، کلاه ایرانی است و در بیشتر مرزهای ایران هنوز کاربرد دارد، و آن کلاهی است که از پشم بافته شده است و کیفی شکل است که سرگشاد آنرا بر سر می نهند. گاه در هوای گرم آنرا دو یا سه تا می کنند که باندازه بالای سر مرد شود و گاه در زمستانها آنرا باز می کنند تا به پائین کشیده شده و روی گوشها و پشت گردن را بگیرد و در چنین هنگام، سر کلاه رو به جلو خم می شود!، برخی از این کلاهها در بخش پیشین سوراخ بزرگی (به اندازه پهنای دو چشم) دارد که به یاری آن می توان روی بینی و دهان را نیز پوشاند و از سوراخ آن به جهان نگرست!

۱- «کاری که اهریمن می خواست بکند از ذات شرور وی نشأت می گرفت، میترا همان کار را به قصد نجات بشریت انجام داد و از اینرو خود را نجات دهنده خواند» رویه ۹۹ آئین میترا. مارتین ورمزمارتن ترجمه نادر بزرگ زاد.

۲- نگاه کنید به نگاره های ۱۹-۲۰-۲۱ همان کتاب. این نگاره‌ها و گفتارهای پیوسته بدان، در همه کتابهایی که درباره مهر نوشته شده است، با کمی افزایش و کاهش آمده است.

از برخی کردن دامان (چون اسب و گاو) بارها در «یشت ها» یاد شده^۱ است، و در همه جا این پیش کشی دامان از سوی شاهان یا فرماندهان و سپاهیان، برای پیروزی بر دشمن انجام گرفته است. و هیچگاه دیده نشده است که ایزدی که خود ستایش شونده است، گاوی را بکشد... اگر بپذیریم که در آئین مهری، مهر پدید آورنده جهان و خداوند این جهان است، پس گاو را برای که می کشد؟ به نگاره‌ها بنگرید که یکی از آنها سکه‌ای است که از تارس یافته شده است و زدن آن به زمان گردیانوس امپراتور روم بازمی‌گردد. یک نگاه بدان نشان می‌دهد که کشنده گاو، زنی است که نیم تاجی بر سر دارد... و اگر میترا چنانکه اروپائیان می‌گویند مرد و نرینه بوده است چگونه این گاو اوژن را میتوان میترا در شمار آورد؟

اکنون به نگاره گاو اوژن موزه لوور پاریس بازنگرید. روشن است که آنهم زن است! مهر شناسان زیر هر دو این نگاره‌ها نوشته‌اند که «مهر در حال قربانی گاو!» و یکدم نخواسته‌اند به این بیندیشند که مهر، زن نیست. اما اگر این دو نگاره در میان چند نگاره دیگر آشکارا نشان می‌دهد که گاو اوژن زن است، می‌بایستی پذیرفت که اینان مهربان‌اند و برای مهر، یا هر ایزد دیگر، گاو را می‌کشند. در پیشگفتار آئین میترا آمده است که آنچه از ساختمانها و نگاره‌ها که در اروپا پیدا شده است، نوشته ندارد و آنچه که از نوشته‌های ایران و هندوستان بر می‌آید چیز دیگر جز از آن است که در اروپا یافته شده است.^۲

چنین پیداست که پژوهشهایی که فرانتس کومون نخستین مهر شناس و به دنبال او مارتن ورزمازن در نوشته‌های ایرانی کرده‌اند تنها در یشت ها، بندهشن و ریگ ودا هندوستان است، و من ندیده‌ام که به شاهنامه و دیگر کتابهای ایرانی نگرشی کرده باشند.

عطار نیشابوری در یکی از چکامه‌های بلند خویش می‌فرماید:

کوفریدونی که گاوان را کند قربان عید
تا من اندر قتلگاه، الله اکبر گویمی!

و این سخن در شهری سروده شده است که تا پیش از یورش مغولان، پایگاه زرتشتیانی بوده است که آئین‌های مهری را بیادگار داشتند و هنوز برخی از مهرابه‌های دست نخورده آنان برجاست، و بخوبی از این سرود بر می‌آید که آنکه گاو را قربانی می‌کند، فریدون (آریائیان هنگام سه بهره شدن) است، نه مهر!

۱ - یشت‌ها کتابی است که پس از زرتشت با برخورداری از اندیشه‌های پیش از زرتشت نوشته شده است، و همانند ودا نامه کهن هندوستان یادآور آئین‌های کهن آریائیان در یزش و نیایش پدیده‌ها و نیروهای جهان است.

۲ - نگاه کنید به رویه‌های ۱۷ و ۱۸ آئین میترا نوشته ورزمازن ترجمه نادر بزرگ زاد

باز در این چامه از عید سخن رفته است که ترجمه «جشن» است که پیش از این درباره آن سخن گفته‌ام و باز هم خواهم گفت. عطار در پاره دوم این چامه به رمز می‌گوید، دین مهری در زمان او نیز براست بوده است و من جشن و قربان آنرا براست می‌شناسم!
نه تنها عطار که خود عارف بوده است، که گوینده‌ای چون خاقانی نیز این سخن را بگونه‌ای چند گفته است:

جام را گنج فریدون، خوبهاست چون درفش کاویان بر کرد صبح

چون در پگاه، نور مهر همانند درفش کاویان نمودار شد، برای جام، خوبهایی بایسته است و آن گنج فریدون^۱ است که در این گفتار از مهر و کاوه و فریدون و جام، هر چهار یاد شده است، و باز:
می ساز تسکین هر زمان، عید طرب بین هر زمان از گاو سیمین هر زمان، خون‌ریز و قربان تازه کن

چون در این جشن شادی گاو کشته نمی‌شود، تو غرابه سیمین را که سرش چون سر گاو است بکش ...
سر گاو را بردار و خون می را از آن روان کن.
عطار نیز در رهروی راه عشق (مهر) به جشن اشاره می‌کند در چامه‌ای که با این سخن آغاز می‌شود:
جان در مقام عشق به جانان نمی‌رسد دل در مقام درد به درمان نمی‌رسد
تا آنکه:

زان می که می دهند در آن جشن قسم تو جز درد، واپس آمد ایشان نمی‌رسد

باز در این چامه که سراپا از آن جشن سخن می‌رود:
درون عاشقان صحرای عشق است که آن صحرا نه نزدیک و نه دور است
در آن صحرا نهاده تخت معشوق بگرد تخت، دائم جشن و سور است
از آن کم می‌رسد هر جان بدین جشن که ره بس دور و جانان بس غیور است
طریقی تو اگر زین جشن خواهی: ز نفس و عقل و جان و دل عبور است

در میان رهروان ایرانی بعد از اسلام بی گمان آنکه آئین مهری داشته است شیخ اشراق است، که تمام نوشته‌های او سرشار از شور و شیفگی و دلدادگی و سراندازی به مهر و خورشید است.

۱ - گنج فریدون، یکی از آهنگهای ایرانی

وی در گفتار فی حقیقه العشق که آن را می‌توان به «در چگونگی مهر» ترجمه کرد، می‌گوید:

«پیشه من سیاحت است. صوفی مجردم. هر وقتی روی به طرفی آورم. هر روز به منزلی باشم. و هر شب جائی مقام سازم... چون در عرب باشم عشقم خوانند. و چون در عجم آیم مهرم خوانند...»

«عشق بنده ایست خانه زاد که در شهرستان ازل پرورده شده است و سلطان ازل و ابد شحنگی کونین بدو ارزانی داشته است. و این شحنه هر وقتی بر طرفی زند و هر مدتی نظر بر اقلیمی افکند. و در منشور او نبشته است که در هر شهری که روی نهد می‌باید که چون بدان شهر رسد، گاوی از برای وی قربان کنند... و هر گاوی لایق این قربان نتوان کردن و همه وقتی این توفیق به کسی روی ننماید.»

و این گفتارها جای برای آن گمان ناراست که «مهر گاو را می‌کشد!» نمی‌گذارد. اما از آنجا که بسیاری از آئین‌های مهری هنوز در گوشه‌های این سرزمین روا است، به پایان بردن این سخن را، از آئین کشتن گاو در میان یزدیان کردستان (که برخی از آنان با نام یزیدیان یاد می‌کنند) یاد می‌کنم که هنوز در گوشه‌ای از کردستان سالی یکبار در جشن آنان انجام می‌پذیرد:

«یزیدیان در پنجمین روز جشن دسته جمعی خود، مراسم قباغ را اجرا می‌کنند، عده‌ای از آنان به قلّه کوه مقابل مقبره شیخ عدی رفته با تفنگهای خود شروع به تیراندازی می‌کنند، و در میان هلله و شادی فراوان، مراسم را آغاز می‌کنند. سپس به مقبره شیخ، که مردان و زنان هر دو با صدای دف و نای با هم می‌رقصند، برمی‌گردند. در این حال «میر شیخ خان» گاو بزرگی را آماده کرده و از آنان می‌خواهد که آنرا در مقابل هر گونه آسیبی محفوظ بدارند. جوانان مسلح گاو را تحویل گرفته، با خود به مقبره شیخ شمس برده تعهد می‌نمایند صحیح و سالم آنرا به آرامگاه شیخ عدی بازگردانند. زمانی که آنها دعا و مناجات را که برای غیر یزیدیان نامفهوم می‌نماید تکرار می‌کنند، دونفر یزیدی مخفیانه به داخل صف آنان نفوذ کرده، یکی از آنها با زرنگی خاصی گاو را می‌دزدد. ناگهان صدای داد و فریاد از هر دو طرف بلند می‌شود و حاضران بی آنکه اهمیت بدهند چه کسی دزد است شروع به جستجوی گاو می‌کنند، درحالی‌که وانمود می‌کنند که هم نام و هم حضور وی را فراموش کرده‌اند. آنان سپس گاو را در میان احساسات شدید خود به مقبره شیخ عدی بازمی‌گردانند.

افراد قبایل و عشایر در محلی به نام میدان جهاد گرد هم جمع می‌شوند و سپس ده مرد شجاع و نترس قبیله جلوتر می‌آیند تا از گاو پاسداری کنند. اما در این موقع میر اعلام میکند که احتیاج به وجود آنها نیست، چرا که گاو فراری شده است. این بدان علت است که دو مردی که قبلاً گاو را دزدیده بودند به داخل مقبره وارد شده و خود را به جای مردان میر که قصد پاسداری از گاو را داشتند جا زده بودند. آنان سپس همراه با گاو به

۱ - نگاه کنید به مجموعه مصنفات شیخ اشراق رویه های ۲۶۸ تا ۲۹۳. سه‌روردی در این گفتار از مهر و عشق سخنی می‌گوید، و به آنجا می‌رسد که برای اندر شدن مهر به شهرستان جان می‌بایستی گاو نفس را برخی کرد و آن گاو دو سر (شاخ) دارد که یکی از دیگری آرزو ... رویه ۲۹۰ همان دفتر.

آرامگاه شیخ شمس که نزدیک مقبره شیخ عدی قرار دارد فرار می کنند. در آنجا یزیدیان با چوب و شلاق گاو را شدیداً می زنند و پس از چندی ذبح می کنند.^۱

این مراسم چنانکه قبلاً ادعا شد، یک سرگرمی مخصوص به جشن نبوده است، بلکه در اصل آئین مذهبی بوده است که یزیدیان به روش سنتی آن را انجام می دهند تا برکت و فراوانی را نصیب فلاح و کشاورزی خود بکنند. برای ما روشن نیست که رؤسای قبایل آنها تا چه اندازه به منشاء و اصل این مراسم آگاهی دارند. آنچه برای ما قابل توجه است، حیوانی که در مراسم قربانی می شود، گاو است که آنهم در مقابل مقبره شیخ شمس انجام می گیرد، شمس همان مهر است.^۲

گفتار را در این زمینه با گمان ناراست اروپائیان آغاز کردم و با گفتاری از ورزمازرن به پایان می برم که در یکی از نگاره های بازمانده نام کشنده گاو نیز برجای مانده است:

« از ژاهریبول نام فرمانده دسته ای از تیراندازان، و دوتن از دوستانش در ناحیه «دورا» نقش برجسته ای مانده که در حال قربانی کردن گاو هستند!^۳ اما چون در نگاره های دیگر نام کشنده گاو کنده نشده است، اروپائیان را گمان بر اینست که او خود میترا است. در بیشتر نگاره های اروپائی، در دو سوی گاو دو پسر جوان دیده می شوند که یکی آتشدان رو به بالا، و دیگری آتشدانی رو به پایین در دست دارد (درباره این دو آتشدان همگان یکسان گفته اند که یکی نشانه برآمدن مهر، و دیگری نشانه فرو رفتن آنست). و در همه نگاره ها روی گاو بسوی یکی از این دو آتشدان است، و همین خود نشان می دهد که: گاو برای مهر کشته می شود. اگر روی گاو و کشنده گاو بسوی آتشدان رو به بالا است، کشتن گاو در سپیده دمان انجام گرفته است، و اگر آن دو، روی به آتشدان پایین دارند، آئین جشن برای مهر شامگاهان برگزار شده است!

من گفتار را در این زمینه بسنده می دانم و بر فرزنانگان پوشیده نماند که اروپائیان تا چه اندازه بر گمان ناراست استوارند، اما چون می بایستی که به بخش دیگری در این گفتار پردازم، باز یک سخن از خاقانی گواه می آورم:

مرا چون دعوت عیسی است عیدی هر زمان در دل دلم قربان عید فقر و گنج گاو قربانش!

۱ - نگاه کنید که تازیانه زدن و آزار کردن گاو پیش از کشتن نیز هنوز در این آئین برجای مانده است. نمونه دیگری از این آزار در آئین گلوبازی اسپانیا هنوز به چشم می خورد و بی گمان ماتادور هنوز نشانه ای از آئین میتراپی در خود دارد.

همین آزار و شکنجه پیش از کشتن گاو است که زرتشت را برمی انگیزد تا مردمان را از این کار بازدارد و گاو را از این آزار برهاند.

۲ - بررسی مختصری از تاریخ ادیان کردان. پروفیسور توفیق وهبی. ترجمه سیدجمال الدین حسینی رویه های ۷۴-۸۳

۳ - آئین میترا، رویه ۵۱

مهر و مسیح، و زمان کیش مهری در اروپا

ذبیح بهروز به این نکته روی آورد که در دوران باستان دو مسیح بوده‌اند که یکی از آنان همان مهر است، و با آمارها و شمارگری‌های ویژه خود به دنبال پیدا کردن چهره هر یک از آن دو رفت.

پس از او شاگردان و پیروانش (که برخی از او نامی هم در گفتارهای خویش نیاوردند) بر این باور ایستادند، و این نیز در نزد دانایان گذشته ایران فراموش نشده بود، چنان که در همین گفتار خاقانی دیده می‌شود که او عیسی را با مهر یکی دانسته است. و باز از خاقانی در این زمینه سخن فراوان است که مسیح را با خورشید و مهر در یک پایه می‌آورد:

خورشید را بر پسرِ مریم است جای جای سها بود به بر نعش و دخترش

دیوان خاقانی شروانی^۱

خورشید در بر پسرِ مریم (مهر) جای دارد، و ستاره سها (که ریزترین ستاره از گروه هفت اورنگ (دب اکبر، بنات النعش) است و بینایی چشم را با دیدن آن آزمایش می‌کنند) در نزدیکی نعش است و در این سخن، خاقانی، بزرگی و درخشش خورشید را در برابر فروغ اندک سها نشان می‌دهد.
و باز:

خانه خدای مسیح، یعنی سلطان چرخ (خورشید) بر در سلطان عهد، تاج زر انداخته

رویه ۵۱۸

جان در کف شاه است، از حادثه نهراسد عیسی ز بر چرخ است، از دار نیندیشد

رویه ۵۰۱

صبح شد، مریم، آفتاب و مسیح قطره زاله، اشک مریم صبح

رویه ۴۶۵

اروپائیان چنان که گفته شد گمان می‌برند که کیش مهری، یا با رفتن تیرداد سوم اشکانی پادشاه ارمنستان به روم رفت، یا با کاروانیان و دزدان دریائی! اما هر دو گمان نارواست زیرا که سرگذشت آن در دفترهای کهن ایرانی آمده است.

آنان که گمان می‌برند که تیرداد از ارمنستان برای روائی کیش مهری، از ایران گذشت و برای دریافت تاج شاهی به نزد نرون امپراتور خونخوار و دیوانه و دشمن راستی و مردمی شتافت، یکدم نیندیشیده‌اند که

۱- به کوشش ضیاءالدین سجادی، رویه ۲۲۰

چگونه پادشاهی، تمام رشته‌های خویش و دوستی و پیوند خود را با ایران می‌گسلد و برای گرفتن تاج به کشور بیگانه‌ای می‌رود که کیش و آئین آنان نیز جدا از کیش اوست؟

به گمان من ریشه در اینجاست که اشکانیان پس از ستم هخامنشیان (که شیوه فرمانروائی تیره‌ها = [حکومت فدراتیو] را برانداخته بودند و ایران مرکزی را زیر دست گروهی یونانی خودکامه کردند) با شیوه فرماندهی ایرانی، که بنا بر شاهنامه پیرامون سه هزار سال پیش از آن (هنگام فریدون) در ایران پیشینه داشت، دوباره پادشاهی یا فرمانروائی تیره‌ها را به ایرانشهر بازگرداندند. در این شیوه هر تیره‌ای با فرهنگ خویش زندگی می‌کرد، و از آن میان کیش و آئین تیره‌ها آزاد بود.^۱ آئین نیایش مهر و آناهیتا در ارمنستان و شاید خراسان و برخی شهرها روا بوده است. در زمان بلاش اوستا گردآوری شد و دین دبیره را برای نوشتن آن پدید آوردند، پس زرتشتیان نیز در ایران به انجام کارهای دینی و آئینی سرگرم بوده‌اند و از آنجا که در زمان فرمانروایی خودکامه ساسانیان باز با دیو پرستی (دیویسان) ستیز کرده‌اند، پس نشان می‌دهد که در زمان اشکانیان دیویسان نیز آئین ویژه خویش را نگاهبانی می‌کرده‌اند.

آیا نمی‌توان گمان برد که تیرداد می‌خواست تاج امپراتوری را از امپراتور روم دریافت کند که در کشور او تنها کیش مهری روا بود؟

چون زمان پیدائی کیش مهری بیگمان پیش از زمان سه بهره شدن آریائیان است، پس (سلم = سرم = سرمت) اروپائیان این کیش را هنگام کوچ خود بدان سرزمین با خود برده‌اند، و گواه درست و راست آن تاریخ ایران، شاهنامه فردوسی است، که در داستان رفتن گشتاسب به روم یا کوچ (مهاجرت)هایی که پیرامون هزار و دویست سال پیش از زایش مسیح روی داده است و باستانشناسان رد پای آن را یافته‌اند، در برخورد گشتاسب با «میرین» داماد سوم قیصر می‌گوید:

چو میرین بدیدش، به بر در گرفت
پرستیدن مهر اندر گرفت

ای جهانیان! بدانید که هنگامی که این سخن گفته شده است نه اروپا بدین چهره بود و نه اروپائیان خویش را تافته جدا بافته می‌دانستند، و نه در کنگره‌های مهرشناسی هر سال سخنان پیش را دوباره باز می‌گفتند، این سخن تاریخ ایران است که سه هزار سال پیش از این نوشته شده است و گواهی می‌دهد که در آن زمان اروپائیان مهرپرست بوده‌اند!

شاهنامه نه تنها مهرپرستی رومیان را در یاد دارد، که یادآور مهرپرستی تورانیان (که از ایران ویج بسوی زردپوستان رفتند) نیز می‌شود. آنجا که پیران در جنگ کاموس کشانی به دیدار رستم ایران می‌آید:

۱ - در سنگ نوشته‌های خشایارشا دو بار آمده است که آنانکه به جز از اهورامزدا، و «ارت» را نیایش می‌کردند و داشتند که اهورامزدا و ارت را بستانند و پرستشگاه دیوان را ویران کردم.

بدو گفت رستم که ای پهلوان درودت ز خورشید روشن روان

خود واژه میترا که در اروپا روا است از کهن بودن خویش سخن می گوید. زیرا چنانکه می دانیم این واژه در سانسکریت میترا Mitra و در اوستا میتر Mithra، در پهلوی میتر Mitr و در فارسی دری میهر و آنگاه مهر خوانده می شود.

یک نگاه به این چند واژه نشان می دهد که گونه اروپایی آن، میترا Mithra از همه آنان کهن تر است زیرا که بهر پایانی آن «آ» است، و این «آ» در زبان اوستا و «ودا» بگونه «آ» در آمده، و در پهلوی و فارسی دری از میان رفته است.

ویژگی زبانهای زنده در اینست که کم کم زبان رو به سادگی می رود و واژهها در بستر رود دراز آهنگ گفتار مردمان کم کم ساییده و کوچکتر می شوند:

واژه اوستائی «هچا» در پهلوی کهن هچ، و در فارسی دری بگونه «از» در آمده است، و گاه در چامهها تنها «ز» خوانده می شود، و گاه در آمیزش با برخی واژهها، واک «ز» بدون زیر خوانده می شود چون: زایشان، ز آنگاه، زین پس ...

نگاهی به دگرگونی این واژهها و واژههای بسیار که همه آنها را نمی توان در اینجا آورد نشان می دهد که هرچه واکهای واژه سنگین تر باشد و بهر پایانی آن درازتر، آن واژه کهن تر است:

اوستائی	پهلوی	فارسی دری	گوش امروز
baôtha بوذ	bôth بوذ	bôy بوی	bu بو
raôtha رئوذ	rôd رود	rôd رود	rud رود
âpa آب	âp آب	âb آب	ow او
gaush گئوش	gâv گاو	gâv گاو	gow گو

و بررسی این واژهها آشکارا نشان می دهد که میترا کهن تر از زمان اوستا و ودا است و پیش از پدید آمدن آن دو دفتر در اروپا روا بوده است، و چون از پیرامون دوهزار سال پیش در آن مرز فراموش شده بوده، دگرگونی در آن پدید نیامده است!

ما که از شاهنامه گواه بر مهرپرستی اروپائیان داریم، زبان شناسی هم به این سخن یاری کرد، اما جای دو پرسش از پژوهندگان مهری اروپا هست:

اگر کیش مهر با رفتن تیرداد به روم رفت چگونه با نبودن رادیو، تلویزیون، روزنامه، چاپ، ماشین و هواپیما، پس از ده سال^۱ همه جنگلها و رودبارها و کوهستانهای اروپا را فرا گرفت؟ هیچ به ایستائی مردمان آن سرزمین بزرگ در برابر آئین‌های تازه نیندیشیده‌اند؟

دیگر آنکه اگر این کیش با تیرداد یا با دزدان دریائی به اروپا رفت، گروههای مؤبدان اروپائی که از آنان در داستانها و دفترها فراوان یاد شده است و در همان زمان فراوان بوده‌اند از کجا پدید آمدند؟

اما اروپائیان نیز همانند ایرانیان بر این باور بودند که سوشیانت^۲ خواهد آمد. و چنان که پیداست سوشیانت آنان نیز مهر و خورشید بود، و بنابراین در یک سنگ نبشته به زبان لاتین، آمده است: «درود بر سوشیانت»^۳ و بهمین روی است که هنگامی که در ایران کسی به نام مهر (چنانکه در نوشته‌های پیشین ایرانی آمده است و مهرشناسان اروپایی نیز بدان نگریسته‌اند و ذبیح بهروز به خوبی آن را شکافته است) پیدا شد، اروپائیان یکباره به او که سوشیانت و مسیحایشان بود گرویدند، و پس از آنکه در افسانه‌ها این مسیح با عیسی علیه السلام در آمیخت همگان عیسوی شدند اما نشانه‌های مهری در همه جای کیش عیسوی آنان چنان که خود نیز گفته‌اند، پدیدار است، و در این گفتار نمی‌توان بدان پرداخت، و به همین روی همه آنان که در ایران شهر بر کیش مهری بودند مسیحی شدند، و ایران یکی از بزرگترین پایگاه‌های عیسوی جهان شد، چنان که ارمنستان نیز در زمانی کوتاه به کیش عیسوی در آمد بی آنکه از سوی اشکانیان که به شیوه پادشاهی تیره‌ها (فدراتیو) بر ایران فرمان می‌راندند با آنان ستیزی بشود!

نگاره‌ای که در آن سه موبد ایرانی نشان داده شده است که به راهنمائی ستاره فروزان به سوی زادگاه مسیح می‌روند، آشکار است که ستاره، ناهید و ستاره سپیده دمان است که از همه ستارگان روشن تر است که در زمان پس از درخشیدن آن، مهر پدیدار می‌گردد. پس آنان نیز که کلاه ایرانی بر سر دارند، رو به مهر و زایش مهر یا فروغ سپیده دمان که همراه با درخشش ستاره سپیده دم است، می‌روند.

مهر و خورشید

دل انگیزترین بخش یشت‌ها، مهریشت است که در آن به زیبایی هر چه تمام تر از شکوه و بزرگی مهر و همه زیبایی‌ها و نیکویی‌هایی که در پرتو نور مهر پدیدار می‌شود سخن رفته است، اما چون در این گفتار می‌بایستی که چهره مهر ایرانی را بنمایانیم از آوردن آن بخش‌های دل انگیز چشم می‌پوشیم و تنها به دو گفتار از آن بسنده می‌کنیم:

۱- آئین میترا، ورزمازرن، رویه ۴۰

۲- سوشیانت در گائاه‌ها، سودرسانان آینده‌اند. اما کم کم این سودرسانان به یک سودرسان و بنام سوشیانت دگرگون شد، و برای جای برخاستن او و چگونگی ماندن او نیز افسانه‌ها ساخته شد، باز آنکه در اندیشه زرتشت همه کسانی که به جهانیان سود می‌رسانند و خواهند رساند، سوشیانت‌اند.

۳- آئین میترا رویه ۴۱

«مهر را می ستائیم که دارای دشتهای فراخ است، از کلام راستین آگاه است. زبان آوری که دارای هزار گوش است، خوش اندامی که دارای هزار چشم است، بلندبالائی که در بالای برج فراخ (ایستاده) زورمندی که بی خواب، پاسبان است»

«نخستین ایزد مینوی که پیش از خورشید فناپذیر تیزاسب، در بالای کوه هرا برآید، نخستین کسی که با زینت‌های زرین آراسته از فراز کوه زیبا سر درآورد. از آنجا (آن مهر) بسیار توانا تمام منزلگاه‌های آریائی را بنگرد^۱»

از این گفتار چنین بر می آید که مهر همان روشنی سپیده دمان است که پیش از خورشید، از فراز کوه به دشت‌ها پرتو می‌افکند، و آرایه‌های زرین از پرتوهای خورشید، که هنوز خود برنیامده است، دارد، و با آمدن او همه جا روشن می‌شود.

و باز:

«... کسی که پس از رفتن خورشید، به پهنای زمین به در آید. دو انتهای زمین فراخ کروی دور کرانه را بسوده، آنچه در میان زمین است بنگرد^۲»

و چون در این کرده روشنی پس از خورشید هم فروغ مهر آمده است پس می‌توان مهر را به جز روشنی سپیده دمان، نور «اسر» و «اهید»^۳ (بی آغاز و بی پایان) نامید.

خود واژه مهر، پیمان را می‌رساند، و هزار گوش و هزار چشم او برای آنست که در هر کجا پیمان شکنی روی دهد، او ببیند و بشنود، و بهمین روی است که پیمان شکنان را میتر دروج=مهر دروغ می‌خوانند. مهر برابر با پیمان هنوز در گفتار، خود را می‌نمایاند.

من ندانستم از اول که تو بی مهر و وفایی عهد نابستن از آن به، که ببندی و نپایی

سعدی

که در این چامه مهر و عهد (پیمان) همراه با وفا=مهربانی آمده است.

نسیم صبح وفا، نامه‌ای که بُرد بدوست ز خون دیده‌ ما بود و «مهر» عنوانش

حافظ

که باز مهر با وفا برابر هم آمده است.

۱ - کرده ۴ مهریشت، بندهای ۱۲ و ۱۳

۲ - کرده ۲۴

۳ - اسر=بدون سر، بی آغاز و نیز اهید=بی پایان، بی پا بگونه اید درآمد

از این سخنان بر می آید که «مهربان» آنست که به مهر و پیمان پایدار باشد، و باز آنکه امروز مهر برابر با دوستی می آید و مهربان کسی است که کسی را دوست بدارد، و این دگرگونی از آنجا پیدا شده است که آنکه مهر می ورزد و پیمان را نگاه می دارد آن دیگری را هم دوست می دارد.

به گمان من واژه ای که در زمان باستان بجای مهر=دوستی بوده است، واژه «زار» است که امروز از آن گریان و نالان بر می آید.

زار(دوستدار=مهربان امروزی) را از واژه آمیخته بیزار می توان دریافت، چرا که در این واژه بی زار، بی - دوستی و بی مهری را می رساند. پس زار می بایستی که دوست و مهرورز و مهربان بوده باشد. در این گفتار سهوردی نیز زاری در برابر بی نیازی آمده است و مهرورزی و نشان دادن دوستی را می رساند:

«چندانکه زاری بیش کردیم استغناء او از ما زیادت می دیدیم»

رویه ۲۸۲ مجموعه مصنفات شیخ اشراق

در این سخن رودکی نیز زاری جدا از مویه و مُستی آمده است:

مُستی مکن که نشنود او مستی زاری مکن که نشنود او زاری

که دور از گفتار سخنوری چون رودکی است که اگر زاری همان مویه بوده باشد، دو بار آن را در یک سخن بیاورد!

اما از آنجا که پس از مهربانان زمان باستان، دیرزمانی است که ماهرویان به مهر و پیمان خویش پایدار نمی مانند، آنکه را زاری و دوستی جای ماند، زاری و گریه بهره است و زاری، گریه و مویه و تنگدلی به همراه دارد. و از همین روی است که زاری مهربان همواره با نزاری همراه است و درباره این واژه و این پیشنهاد می بایستی که پژوهشی بیشتر کرد!

از این روی که مهر از زاری دور می شود از آن روی به خورشید نزدیک می گردد چنان که در اروپا هم مهر با «هلیوس»، ایزد خورشید نزدیکی پیدا کرده است و در چند نگاره مهر و خورشید در کنار یکدیگر دیده می شوند.

زیرا که نور مهر همراه خورشید و نزدیک به خورشید است، و از این رو است که در شاهنامه در نخستین پیمانی که فریدون برای کین پدر با مهر می بندد نام خورشید می آید:

جهان را همه زیر داد آورم چو از نام دادار یاد آورم
فریدون به خورشید بر، برد سر کمر تنگ بسته به کین پدر

۱- آن هنگام که این گفتار را می نوشتم، هنوز به دیار یاران مهربان، تاجیکستان نرفته بودم، و پسان چون بدان مرز پراز رقتم، روشن شد که واژه «زار» در آنجا بهمین گونه کاربرد دارد که من گمان برده بودم: «من به او زار شدم» = من وی را دوست گرفتم

در گفتار اسفندیار و رستم نیز برجای ماندن سیستانیان بر آئین مهر چنین نمایانده می‌شود:
شنیدم که دستان جادوپرست به هر کار یازد به خورشید دست!

و باز در بسیار سخنان به جای نام خورشید، نام مهر می‌آید، چنان که امروز همگان مهر و ماه را با هم می‌آورند:

مهر منی، ماه منی ز دلبران تویی که دلخواه منی

مهر و عرفان ایرانی

از آنجا که آئین مهر در جهان از پیشینه‌ای بس دور برخوردار است، افسانه‌های آن در آئین‌های این زمان فراوان به چشم می‌خورد، مهر شناسان اروپا یکایک آئین‌های عیسوی را با آئین‌های مهر سنجیده‌اند و دیگران در این زمینه بسیار گفته‌اند.

در ایران نیز چنانکه گفته شد در سه سو، چهره آموزش‌های مهری دیده می‌شود: در زورخانه‌ها در میان ایاران و جوانمردان و در گروه درویشان و وارستگان و عارفان... و اینست که نشانه‌های مهر در گفتار عارفان ایرانی همچون روشنی سپیده دمان در امواج دریای عرفان ایران روان است. و پیری از پیران راه نیست که در این زمینه نگفته باشد.

اما چنانکه پیدا است، آنکه آگاهانه و با برخورداری از همه دفترهای کهن، و شاید با پیوستگی به زنجیری از رهروان و پیروان مهر، به مهربان باستان پیوسته است، شیخ اشراق سهروردی است^۱ که به همین روی جان خویش را در سی و هشت سالگی از دست بداد.

وی در «کلمه التصوف» پس از رد باور برخی از مغان پایان دوره ساسانیان که اندیشه زرتشت را به سوی دوگانگی کشیده بودند می‌گوید: «کانت فی الفرس امه، یهدون بالحق، و به کانوا یعدلون حکماء، فضلاء غیر مشبه المجوس، قد احینا حکمتهم النوریه الشریفه، التی یشهدیها ذوق افلاطون و من قبله من الحکماء، فی الکتاب المسمی بحکمه الاشراق^۲»

۱- برخی از مهرشناسان امروز، حافظ را پیرو کیش مهر می‌دانند و چند سخن از او گواه می‌آورند و از آن میان می‌گویند که مهربان نشانه و داعی بر چهره خود میزدند و این شعر حافظ همین را می‌گوید:
یادباد آنکه نهانت نظری با ما بود رقم مهر تو بر چهره ما پیدا بود
همین سخن خود آشکارا می‌گوید که برای مهر سروده نشده است، زیرا که اگر مهر، یا پیر مهری نگرشی به یک رهرو داشته باشد، با گذشتن آن مهری از پایگاهها، نگرش بیشتری به او خواهد کرد... و اگر نشانه مهری بر چهره ای زده شود با گذشت زمان و گذشتن از زینه‌ها و خوان‌های مهری آن نشان می‌بایستی که برجسته تر شود!
دنباله پاورقی از رویه پیش: از عطار نیشابوری است که:

«در ایران گروهی بود که به اشا (حق) ره می‌بردند و آن را به داد می‌داشتند (بدان رفتار می‌کردند) دانشمندان و برجستگانی که چونان مغان دو گانه پرست نبودند، همانا که ما، آئین و دانش برتر روشنایی آنان را که کام افلاطون و دانشمندان پیش از او بدان شیرین گشت، در کتابی بنام «حکمه الاشراق» زنده می‌گردانیم.»

سهروردی در همه گفتارهای خویش، در پایان، ره به مهر و خورشید می‌برد و من از او گفتاری ندیده‌ام که نه چنین باشد، و از میان گفتارهای او یک خورشید نیایش است که بس شگفت می‌نماید و بایستی که با گفتارهای دیگر آن را به فارسی دری درآورد.

در «رساله فی حال الطفولیه» که با اندیشه‌ای تیز به ژرفنای هستی و جهان نگریسته است، در گذشتن از پایگاه‌ها و زینه‌ها، در پایگاه سوم می‌گوید: «و آنگاه وی را بر کوه قاف باید رفت و آنجا درختی است که سیمرغ، آشیان بر آن درخت دارد، آن درخت را به دست آرد و میوه آن درخت را خورد و آن مقام سیم است. بعد از آن به طیب حاجت نباشد که او خود طیب شود»^۱.

سهروردی از سیمرغ، خورشید را خواهد گفتن، زیرا که در «رساله عقل سرخ» می‌گوید: «...سیمرغ آشیانه بر سر طوبی دارد. بامداد سیمرغ از آشیانه خود به در آید، و بر زمین بال گستراند، از اثر پر او میوه بر درخت پیدا شود، و نبات بر زمین»^۲

و روشن است که پیدایی میوه درختان و گیاهان از فروغ خورشید است که آن را به بال سیمرغ مانده کرده است. پیر عطار نیز چنین می‌گوید:

دام‌سرزلف‌او، وقت سحر کشف گشت جان همه منکران، واقف اسرار شد

گفت تا داغ محبت بودت بر رخسار

گفتم از دست ستمهای تو تا کی نالم

و این را بدان می‌گوید، که تا دم مرگ این ستم روا است.

دیگر این شعر حافظ را می‌آورند:

سپیده دم که صبا چاک زد شعار سیاه

ز دوستان تو آموخت در طریقت مهر

در این شعر دوم نیز مهر در پایه دوم جای دارد و گوئی کار خود را از کس دیگر آموخته است و هیچ مهری چنین نمی‌گوید، که مهر از کسی شیوه روشنایی و فروغ آوری را آموخته است.

اگر با این دو بیت بتوان دآوری کرد که حافظ پیرو کیش مهر بوده است، سدچندان چامه از او می‌توان آورد که او به کیش عیسی است یا به کیش پیر مغان و زرتشتی است. مانویان نیز می‌توانند گواه فراوان از سخن او بیاورند که او مانوی است، و گاه نیز کفر در شعرهای او به چشم می‌خورد، باز آنکه او پیش از همه مسلمان و حافظ قرآن بوده است. به گمان من راست آنست که حافظ از اندیشه گذشتگان هر گاه که بایسته می‌دیده است سخنی می‌آورده است و به گواهی این چند شعر نمی‌توان او را مهری دانست.

۲ - سه رساله از شیخ اشراق به کوشش نجفعلی حبیبی رویه ۱۱۷

۱ - مجموعه مصنفات شیخ اشراق رویه ۲۵۷

۲ - همان دفتر رویه ۲۳۳

یا:

هر زمان عنبر فشاند زلف عنبر ریز او من بدان آموختم وقت سحر زان می روم

یا:

یک موی تو در صبحدم، بر گاو و آهو^۱ زد رقم مشک است یا عنبر بهم، زلف تو بر هم تافته

یا:

رطل گرانده صبح زانکه رسیدست صبح تا سر شب بشکند، تیغ کشیدست صبح
روی نهفتست تیر، روی نهادست مهر پشت بدادست ماه، هین که رسیدست صبح

عطار بارها داستان از پیر خود می گوید و هر بار شوریدگی و سرمستی و دلدادگی او را باز می گوید، که چگونه پای بر سر هستی نهاده است، و بال به سوی آسمانها گشاده. از آن میان این سروده او است که پیر را به دوست می رساند، آنجا که در مشرق جان به مهر می رسد:

دی پیر من از کوی خرابات برآمد وز دلشدگان نعره هیهات برآمد
شوریده به بازار فنا، سر بیر افکند سرمست به معراج مناجات برآمد
چون از ره جانان بیر سینه فرو شد در مشرق جان صبح تحیات برآمد
چون دوست نقاب از رخ پرنور برانداخت با دوست فروشد، به مقامات برآمد

و از سعدی است:

شورش بلبلان سحر باشد خفته از عشق بی خبر باشد
به غنیمت شمر ای دوست دم عیسی صبح تا دل مرده مگر زنده کنی، کاین دم از اوست

که در این سخن مهر و عیسی و جانبخشی سپیده دمان هر سه با هم آمده است، و از کجا که مرده زنده کردن عیسی همین جان دوباره ای نباشد که با آمدن مهر در زمین و زمان و گیاه و جانوران ... دمیده می شود! زیرا که روشن است که مرگ به فرمان خداوند روی می دهد و پیامبر خداوند را نمی شاید از برای نشان دادن پیامبری خویش فرمان خدا را دیگرگون کردن!

چنان که گفته شد نوشته های عارفان ایرانی لبریز از اندیشه های مهری است و چون آغاز روایی اندیشه های مهری و کیش مهر چنان که در شاهنامه آمده است، هنگام سه بهره شدن آریائیان می باشد، دور نیست آنان

۱ - گاو تبت و آهو تار که مشک و عنبر آنان می گیرند.

که چون سهروردی پیوند زنجیر درویشی خویش را نگاه داشته‌اند، فریدون را نخستین رهروی بدانند که به «مرحله تجرید» رسید. وی در «الواح عمادی» لوح چهارم بند ۹۴ می‌گوید^۱:

«و نوری مُعطی تأیید است که نفس و بدن بدو قوی و روشن گردد، در لغت پارسیان «خَره» است، و آنچه خاص ملوک باشد آنرا «کیان خَره» گویند، و از جمله کسانی که بدین نور و تأیید رسیدند، خداوند نیرنگ، ملک آفریدون است، آنکه حکم کرد به عدل و حق قدس و تعظیم حق بجا آورد به قدر طاعت خویش، و ظفر یافت بدان که از روح القدس متکلم گشت.»

اکنون که سخن بدینجا رسید، خوبست که چند مهرابه بر جای مانده در نیشابور (که پایگاه مهر باستان بوده است) را نشان دهم و یکی از آنان «گنبد مهرآباد» در جنوب شهر نیشابور است (بنگرید به نگاره‌ها) که به زیبایی هر چه بیشتر هنوز خود می‌نماید. در زیر این مهرابه راهرو پیچ در پیچ بزرگی (لایبرنت) بوده است که بسیاری از مردمان در آن گم شده‌اند و بدان روی روستائیان آن را بسته‌اند. اما نشانه سوراخ روشنی گیر آن در برابر سوراخ روشنی گیر این یک بر کف زمین دیده می‌شود.

این مهرابه نیز: مهربا mehraba خوانده می‌شود و در همینجاست که نویسنده‌ای دیوان پیر نیشابور، عطار را رونویس کرده است و از آن به نام «قدیسه مقدسه مهرآباد» نام برده است.^۲

نزدیک این مهرآباد گنبد دیگری است که «شادمهرک» خوانده می‌شود و نشان می‌دهد که بایستی آرامگاه یکی از مهران بزرگ بوده باشد که پیش از یورش مغول در گذشته است، زیرا که ساختمان آن به شیوه ساختمانهای هنگام غزنویان است.

۱ - مجموعه مصنفات شیخ اشراق رویه ۱۸۹

۲ - بیاد دارم که در دوران کودکی من، علی اصغر پارسازاد یکی از دوستان و یاران پدر من، که درویش و رهرو راستی بود، کتابی در مورد «قیام کاوه» نوشته بود که برای پیش فروش آن از من نیز در آن روزگار خردسالی یاری خواسته بود، و مرا که تاب فروش یکصدبرگ پیش فروش آن نبود سخت بیتاب افکنده بود. روزی به پدرم گفتم: اصلاً کاوه که بوده است که من چنین برای او در تب و تاب باشم! روانشاد پدرم فرمود: خاموش! که کاوه درویش بوده است!

